

درس اول : الهی / همای رحمت

<p>۱) ای کریمی که بخشنده‌ی عطای و ای مکیمی که پوشنده‌ی فطای و ای صمدی که از ادراک فلق جدایی و ای قادری که فدایی را سزایی، جان ما را صفای خود ده و ما را آن ده که آن به و مگذار ما را به که و مه (ریاضی ۸۷)</p>	
۱	خداوند بخشنده‌ی دستگیر / کریم خطابش پوزش پذیر
۲	ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / و ز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
۳	به خدایی سزا مر او را دان / شب و شبگیر رو مر او را خوان
مفهوم	۱- دستگیری از بندگان ۲- مطالبش ۳- بی‌نیاز ۴- عاجز بودن بندگان از درک صفات خداوند ۵- سزاوار خداوندی بودن ۶- ما را واگذار به دیگری مکن.

<p>۲) به نام آن فدای که نام او رامت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است. ذکر او مرهم دل مجروح است و مهر او بلانشینان را کشتی نوع است. (توبی ۸۸)</p>	
۱	کاروانی که بود بدرقه‌اش حفظ خدا / به تجمل بنشیند به جلالت برود
مفهوم	۱- نام او موجب رامتی و آرامش روح است. ۲- توبه او موجب گشایش است. ۳- مهر به او موجب رهایی است.

<p>۳) دل، اگر خداشناسی همه در رغ علی بین / به علی شناختم من به خدا قسم، خدا را (فراع از کثیر ۸۶)</p>	
۱	منت خدای را که به جود امام حق / بشناختم به حق، یقین و حقیقتش
مفهوم	شناختن مضرت علی (ع) بهترین وسیله برای شناختن خداوند می‌شود.

<p>۴) نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت / متمیزم چه نامم شه ملک لاغتی را (زبان ۸۶)</p>	
۱	آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد / بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور
مفهوم	فوق بشری بودن مضرت علی (ع)

درس دوم: رستم و اشکبوس

<p>۵) بیا که قصر امل سفت سست بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است (ریاضی ۸۶ و ۸۷)</p>	
۱	ز سیل حادثه صحرا و کوه در سفر است / چه واکشیده‌ای ای خانمان خراب این جا
۲	ای که در نعمت و نازی به جهان غره مباش / که محال است در این مرحله امکان خلود
۳	دامن کشان که می‌رود امروز بر زمین / فردا غبار کالبدش در هوا رود
۴	وام جهان است تو را عمر تو / وام جهان بر تو نماند مدام
مفهوم	ناپایداری انسان و دنیا

۶) اَمِيمَتُ امِيرًا و اَمَسِيَّتُ اَسِيْرًا (انسالی ۸۹، انسالی ۸۴ و هنر ۸۳)	
گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک / ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان	۱
کسی که تاج سرش بود در صبح به سر / نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم	۲
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد	۳
شد اوج وصل بر من مسکین حضيض هجر / دیشب، سپهر بودم امروز زمین شدم	۴
اکنون به داغ صد غم و صد محتّم اسیر / آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت	۵
روزم به آخر آمد و روزی نژاد نیز / زان گونه روزگار که آن روزگار بود	۶
آن روزگار کو که مرا یار، یار بود / دل بر کنار از این غم و او در کنار بود	۷
مفهوم	نابایداری مقام دنیا

۷) عبرت گیرید که من آن مردم که بامداد مطبغ مرا هزار و چهارصد شتر می‌کشید و شبانگاه سگی برداشته است و می‌برد. (تهری ۸۵ و ریاضی ۹۳)	
آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد / و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد	۱
زمانه شکل دیگر گشت و رفت آن مهربانی‌ها / همه خونابه‌ی حسرت شده است آن دوست کامی‌ها	۲
بر آن نسق نبود وضع روزگار که بود / زمان به رنگ دگر شد زمین به رنگ دگر	۳
غره مشو بدان که جهانت عزیز کرد / ای بس عزیز کرده‌ی خود را که کرد خوار	۴
مفهوم	نابایداری

۸) ثوابت باشد ای دارای فرمن / اگر رمی کنی بر فوشه‌پینی (تهری ۸۷)	
خواهی که خدای بر تو بخشد / با خلق خدای کن نکویی	۱
بزرگی بابدت بخشدگی کن / که تا دانه نیشانی نروید	۲
حاصل نشود رضای سلطان / تا خاطر بندگان نجویی	۳
مفهوم	توجه به دیگران و دستگیری از ایشان

۹) خود ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم / زین دو چرا نگذریم؟ منزل ما کجاست (تهری ۹۱)	
که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است	۱
چرا به عالم اصلی خویش وا نروم / دل از کجا و تماشای خاکدان ز کجا	۲
مفهوم	اشاره به جایگاه اصلی انسان و بازگشت به عالم معنا

(۱۰) ما به فلک بوده‌ایم یاز ملک بوده‌ایم / باز همان جا (رویج جمله که آن شهر ماست (هنر ۹۰)	
۱	طایر گلش قدسم چه دهم شرح فراق / که در این دامگه حادثه چون افتادم
۲	تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر / ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
۳	که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
مفهوم	اشاره به جایگاه اصلی انسان

(۱۱) آمد موه آست، کشتی قالب بیست / باز هو کشتی شکست، نوبت وصل و لقاست (ریاضی ۸۸)	
۱	نوبت خانه گذشت نوبت بستان رسید / صبح سعادت دمید، وقت وصال و لقاست
مفهوم	اشاره به مرگ انسان و بازگشت به عالم معنا

(۱۲) فلق هو مرغابیان زاده ز دریای جان / کی کند آن‌ها مقام مرغ کز آن بمر فاست (تجربی ۸۵ و انسانی ۹۲)	
۱	دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
۲	بلبل گلشن قدسم شده از جور فلک / بی‌گنه بسته‌ی زندان و گرفتار قفس
۳	بازخواهم به سوی مسکن عقبی رفتن / چه کنم گلخن دنیا پس از اینم بس و بس
۴	ما طایر قدسیم و ز خلوتگه انسیم / پابسته‌ی این کهنه قفس چند توان بود
مفهوم	اشاره به جایگاه اصلی انسان

(۱۳) هر که آن‌جا نشیند که فواهد و مرادش بود، چنانش کشند که فواهد و مرادش نبود. (تجربی ۸۹)	
۱	هر که نشیند به جای خویشتن / افتد و بیند سزای خویشتن
مفهوم	اشاره به مرض و طمع و عاقبت آن

درس هشتم: کلیه‌ی عمو تم

(۱۴) تم: ارباب، من ذره‌ای از مرگ باک ندارم؛ بلکه در انتظارش هستم. هرچه زودتر مرا به دیاری که باید به آن‌جا بروم، روانه کنید. (زبان ۹۳)	
۱	هر که آمد هر که آید بگذرد / این جهان محنت سرایی بیش نیست
۲	مرا پیش خود بر به زودی نه دیر / که گشتم من از خاک تاریک سیر
۳	هر که آمد به جهان ز اهل فنا خواهد بود / آن که پاینده و باقی است خدا خواهد بود
مفهوم	گذرا بودن دنیا

۱۵) گر دایره‌ی کوزه ز گوهر سازند / از کوزه همان برون تراود که در اوست. (کل ائای پترشح بمافیة) (زبان و انسانی ۸۵)	
۱	گر درونت بد است گفتت بد / ور درون تو خوب گفتت خوب
۲	من مجرم محبت و دوزخ فراق یار / وآه درون به صدق مقالم (گفتار) دلالت است
مفهوم	هر آن چه در درون آدمی نهفته است همان را آشکار می‌کند.

۱۶) آنان که ممیط فضل و اداب شدند / در جمع کمال شمع اصماب شدند (ه زین شب تاریک نبردند برون / گفتند فسانه‌ای و در فواب شدند) (تربی ۸۵)	
۱	چون من این قصه چند کس گفتند / هم در آن قه عاقبت خفتند
مفهوم	عدم آگاهی انسان‌ها از راز آفرینش

۱۷) برای من فواندن این که شن شاملها نرم است کافی نیست، می‌فواهم پای برهنه‌ام این نرمی را مس کند (ریاضی ۹۰)	
۱	ای اهل هنر قصه همین است که گفتیم / هان تا نفروشید یقینی به گمانی
۲	جایی که یقین باشد شک را چه محل باشد / ظلمت به کجا ماند با نور که بستیزد
۳	آن چیز کزین پیش گمان بود یقین گشت / دانی نتوان داد یقینی به گمانی
مفهوم	تجربه‌ی عملی و یقین حاصل کردن

۱۸) لا تدركه الابصار و هو يُدرك الابصار (زبان ۸۵)	
۱	پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست
مفهوم	دیده‌ها او را درک نمی‌کنند، اما او همه را درک می‌کند.

۱۹) هرگز در این جهان چیزی ندیده‌ام که متی اندکی زیبا باشد مگر آن‌که فوراً از او کرده‌ام تا همهی مهر من، آن را در بر بگیرد. (انسانی ۸۶)	
مفهوم	تعلق خاطر به تمام پدیده‌های طبیعت
مفهوم	عدم تعلق خاطر
متناقض	ز فاراز تعلق کشیده دامن باش / به هرچه می‌کشدت دل، از آن گریزان باش

درس دوازدهم: در آرزوی تو باشم / دل می‌رود ز دستم

۱۶۰ به خوابگاه عدم گر هزار سال بفسبم / به خواب عافیت آن‌گه به بوی موی تو باشم (هنر ۸۸)	
۱	هزار سال پس از مرگ من چو باز آیی / ز خاک نعره برآرم که مرحبا ای دوست
۲	در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم / گرد سودای تو بر دامن جانم باشد
۳	ور بدانم به در مرگ که حشرم با توست / از لحد رقص کنان تا به قیامت بروم
مفهوم	عاشق همواره به دنبال معشوق است.

۱۶۱ ای صنایع کرامت، شکرانه‌ی سلامت / روزی تقدی کن درویش بینوا را (هنر ۸۹)	
۱	ای صاحب مال، فضل کن بر درویش / گر فضل خدای می‌شناسی بر خویش
۲	چو خود را قوی‌حال بینی و خوش / به شکرانه بار ضعیفان بکش
۳	به شکر آن که تو در خانه‌ای و اهلت پیش / نظر دریغ مدار از مسافر درویش
مفهوم	توبه به بینوایان و فقرا

۱۶۲ مدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم / جمال مور نهویم، دوان به سوی تو باشم (فراع از کشور ۸۹ و ۹۱ و تهری ۸۸ و انسانی ۸۷)	
۱	از در خویش خدا را به بهشتم مفرست / که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
۲	قومی هوای نعمت دنیا همی‌پزند / قومی هوای عقبی و ما را هوای دوست
۳	ما مست شراب ناب عشقیم / نه تشنه‌ی سلسبیل (= چشمه‌ای در بهشت) و کافور
۴	گر خمر بهشت است، بریزید که بی‌دوست / هر شربت عذیب که دهی عین عذاب است
۵	گرم با صالحان بی‌دوست فردا در بهشت آرند / همان بهتر که در دوزخ برندم با گنهکاران
۶	می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم
۷	کلید هشت بهشت ار به من دهد رضوان / نه مردم ار بگذارم در سرای تو را
۸	الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی‌دار نیستم و اگر در بهشت کنی، بی‌جمال تو خریدار نیستم. تا بهای قرب تو بشناختیم، عیش بهشت فراموش شد.
۹	الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است، بی‌دیدار تو درد و داغ است. رهی را بی‌دیدار نه به مزد حاجت است نه با بهشت کار.
۱۰	الهی! من به حور و قصور ننازم، اگر نفسی با تو پردازم از آن هزار بهشت سازم؛ یک نظر در من نگری دو گیتی به آب اندازم.
مفهوم	عاشق فقط به دنبال معشوق است و به سایر زیبایی‌ها توجه ندارد و از آن‌ها دل بریده است.

۱۶۳ ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون / نیکی به جای یازان فرصت شمار یارا (هنر ۸۹)	
۱	آن را که به جای دوست هر دم کرمی / عذرش بنه ار کند به عمری ستمی
۲	پدر به جای پسر هرگز این کرم نکند / که دست جود تو با خاندان آدم کرد
۳	هرچ از وفا به جای من آن بی‌وفا کند / آن را وفا شمارم اگر چه جفا کند
مفهوم	به جای در حق

۱۶۴ حافظ به مُود نپوشید این فرقه‌ی می‌آلود / ای شیخ پاکدامن، معذور دار ما را (فراع از کشور ۸۸)	
۱	زلف دلدار چو زَنار همی‌فرماید / برو ای شیخ که شد بر تن ما خرقة حرام
مفهوم	بی‌اختیاری و جبر

۲۵) می بهشت نوشتم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه مامت که مست بوی تو باشم (زبان ۹۲)	
۱	ز سرو گلشن فردوس راست می گذریم / نهال قد تو پا فشرده در دل ما
مفهوم	اشاره به عشق عاشق به معشوق.

درس سیزدهم: باغ عشق

۲۶) دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (هنر ۹۱)	
۱	دست و پای زدیم در نگرافت / پشت پایی زدیم و وارستیم
مفهوم	قطع تعلق از دنیا و ظواهر آن

۲۷) ور امروز اندرین منزل تو را جانی زیان آمد / زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی (تجربی ۹۰ و زبان ۹۳)	
۱	روی خود را زعفرانی کن به بیداری شب / تا به روز حشر روی ارغوانی باشدت
۲	کام و ناکام این زمان در کام خود درهم شکن / تا به کام خویش فردا کامرانی باشدت
۳	روزکی چندی چو مردان صبر کن در رنج و غم / تا که بعد از رنج، گنج شایگانی باشدت
مفهوم	پذیرش مسارت و مسران، به منظور سود فراوان

۲۸) تو یک ساعت چه افریدون به میدان باش تا زین پس / به هر جانب که رو آری درفش کاویان بینی (زبان ۹۱ و فارغ از کشور ۸۷)	
۱	مشو غافل ز گردیدن که روزی در قدم باشد / همین آوازه می آید ز سنگ آسیا بیرون
۲	نشاید بهی یافت بی رنج و بیم / که بی رنج کس نارد از سنگ سیم
۳	هرآن کس که بگریزد از کار کرد / از او دور شد نام و ننگ نبرد
۴	تا عنان نفس سرکش را به دست آوردهام / توسن افلاک چون عیسی است زیر زین مرا
مفهوم	تلاش و کوشش موجب رسیدن به هدف است.

۲۹) عطا از فلق چون هوایی، گر او را مال ده گویی / به سوی عیب چون پویی، گر او را غیب دان بینی؟ (تجربی و زبان ۸۷ و انسانی ۹۳)	
۱	بر در ارباب بی مروّت دنیا / چند نشینی که خواجه کی به در آید؟
۲	جهان پیشگاه الهی است، در پیشگاه وی به نافرمانی و گناه روی نیاورید.
۳	چون بد و نیک یک سر به حکم خالق است / پس به مخلوق ار خرد داری مباش امیدوار
مفهوم	همه چیز از خداوند و متعلق به اوست.

۳۰) العالم مَحْضَرُ اللَّهِ لَا تَعْصُوا فِي مَحْضَرِهِ (زبان ۸۸)	
۱	گم مشو از حضرت و جا را ببین / دل به حضور آر و خدا را ببین
مفهوم	عالم ممحضر خداوند است. در محضر او گناه نکند.

۱۳۱) ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوته‌دیدگی باشد/ که فطنی کز فرد فیضد، تو آن را از بنان بینی (فاره از کشور ۸۹ و زبان ۸۶)	
۱	دور او هرچه کرد و هرچه کند / کرده‌ی کردگار کیهان است
۲	همه قضا و قدر کردگار عالم راست / میدان تو نیک و بدی جز ز ایزد داور
۳	در گوش دلم گفت فلک پنهانی / کاری که خدا کند ز من می‌دانی؟
۴	تو کار خویش به فضل خدای کن تفویض (سپردن) / به روز دولت و نکبت، که کار کار خداست
	تو را گر تلخ و گر شیرین شود کام / هم از ساقی شناس او را نه از جام
مفهوم	همه‌ی امور به دست خداوند است. (پیدا کردن منشأ اصلی امور)

۱۳۲) بدین زور و زر دنیا، چه بی‌عقلان مشو غره / که این آن نوبهاری نیست کش بی‌مهرگان بینی (فاره از کشور ۹۱ و زبان ۸۸)	
۱	اگر جهان همه کام است و دشمن اندر پی / به دوستی که جهان جای کامرانی نیست
۲	کدام باد بهاری وزید در آفاق / که باز در عقبش نکبتی خزانی نیست؟
۳	دل ای رفیق در این کاروان سرای میند / که خانه ساختن آیین کاروانی نیست
۴	غره مشو بدان که جهانت عزیز کرد / ای بس عزیز کرده‌ی خود را که کرد خوار
۵	به خاک بر مرو ای آدمی به نخوت و ناز / که زیر پای تو هم چون تو آدمی زاد است
۶	ایا سرگشته‌ی دنیا مشو غره به مهر او / که بس سرکش که اندر گور خشتی زیر سر دارد
مفهوم	ناپایداری و گذرا بودن دنیا و تعلقات آن

۱۳۳) که گر عرش به فرش آیی وگر ماهی به چاه افتی / وگر بمری تهی گردی وگر باغی خزان بینی (ریاضی ۹۲)	
۱	گر نوازد فلکت غره مباحش از پی آن / کش صعودی نبود کاو نه هبوطی ز پی است
مفهوم	ناپایداری

۱۳۴) چه باید نازش و نالش بر ادباری و اقبالی / که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی (انسانی ۹۳)	
۱	کار جهان برقی بود بر تیرگی رخشان شده/خوش در نظر آید مرا چون رخ نماید بگذرد
مفهوم	ناپایداری دنیا (فوشی و نافوشی)

۱۳۵) سر الب ارسلان بینی ز رفعت رفته بر گردون / به مرو آ تا کنون در گل تن الب ارسلان بینی (انسانی ۹۳)	
۱	وقت دریاب که بس کاسه‌ی سرهای ملوک / تفته در کارگه کوزه‌گران است ای دل
مفهوم	ناپایداری انسان و مقام‌های دنیایی

۱۳۶) به سرش ندا آمد که بایزید، هنوز تویی تو همراه توست، اگر فواهی که به ما رسی، فود را بر در بگذار و درآی (توربی ۹۰ و فاره از کشور ۸۸)	
۱	نشود تا دلت از قید علایق آزاد / نتوان جلوه‌ی آن سرو خرامان دیدن
۲	جان تو را باید و باید غم تن چند خوری / بگذرد از تن اگر هست سر جان دیدن
۳	ای که داری هوس طلعت جانان دیدن / نیست باید شدنت وانگهش آسان دیدن
۴	گر صد بار در روزی شهید راه حق گردی / هم از گبران یکی باشی چو خود را در میان بینی
مفهوم	برای وصال باید فود را کنار گذاشت.

۱۳۷) دو قدم پیش نیست این همه راه / راه نزدیک شد سفت کوتاه	
یک قدم بر سر وجود نهی / وان دگر در بر ودود نهی (ریاضی ۸۵)	
۱	نشان خواهی از وی، ز خود بی نشان شو / که من زو نشان جستم از بی نشانی
مفهوم	برای وصال باید خود را نادیده گرفت.

درس چهاردهم: تربیت انسانی و سنت ملی ما

۱۳۸) أَمَّا الْيَقِي مَعَ الْكُفْرَ وَ لَا يَقِي مَعَ الظُّلْمِ (ریاضی ۹۱)	
۱	از ظلم حذر کن اگر ت باید ملک / در سایه‌ی عدالت بیاساید ملک با کفر توان ملک نگه داشت ولی / با ظلم و ستمگری نمی‌پاید ملک
معنای آیه	مکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نه.
مفهوم	ناپایداری ظلم

۱۳۹) دانش و آزادی و دین و مروت / این همه را بنده‌ی درم نتوان کرد (زبان ۸۸)	
۱	چنین است گیتی پر از آز و درد / از او تا توان، گرد پیشی مگرد
۲	در قناعت که تو را دسترس است / گر همه عزت نفس است بس است
۳	روده‌ی تنگ به یک نان جوین پر گردد / نعمت روی زمین پر نکند دیده‌ی تنگ
مفهوم	نمی‌توان آزادی و دین و جوان مردی را در راه مال و ثروت فدا کرد (قناعت پیشه کن)

۱۴۰) من آنم که در پای فوکان نریزم / مر این قیمتی دژ لفظ دری را (غارخ از کشور ۹۰ و انسانی ۹۳)	
۱	شهریارا مفسان گوهر طبع علوی / کاین بهایم نه بهای دُر و گوهر دانند
۲	گوهر خود را به خار و خس فشاندن مشکل است / می‌کند خون گریه هر ابری که در گلزار نیست
مفهوم	چیزی ارزشمند را نباید در راه فسان و ناکسان به کار برد.

۱۴۱) سعدیا گرچه سفندان و مصالح‌گویی / به عمل کار برآید به سفندان نیست (ریاضی ۹۰ و انسان‌۸۸ و هنر ۸۶)	
۱	حافظ خام طمع شرمی از این قصه بدار / عملت چیست که فردوس برین می خواهی
۲	قول و عمل چیست جز ترازوی دینی / قول و عمل ورز و راست دار زبانه
۳	قول را نیست ثوابی چو عمل نیست برو / ایزد از بهر عمل کرد تو را وعده ثواب
۴	علم با کار سودمند بود / علم بی کار پای‌بند بود
۵	با علم اگر عمل برابر گردد / کام دو جهان تو را میسر گردد
۶	دانشت هست، کار بستن کو / خنجرت هست، صف شکستن کو
۷	بیش بشنو ز نیک و بد گفتار / آنچه بشنیده‌ای به کار در آر
۸	راهرو راه گرد گفت مگرد / که به گفتار ره نشاید کرد
۹	اگر شیرین و پر مغز است بارت / تو را خوب است چون گفتار کردار
۱۰	جز آن را مدان رسته از بند آتش / که کردار در خورد گفتار دارد
مفهوم	ترجمه عمل بر گفتار

۱۴۲) کهتری را که مهتری یابد / هم بدان چشم کهتری منگر فرد شافی که شد درفت بزرگ / در بزرگیش سرسری منگر (ریاضی ۹۱ و تهری ۹۳)	
مفهوم بیت صوت سؤال	در بزرگی افراد کوچک که به جایگاهی والا رسیده‌اند به چشم مقارنت نگاه مکن. (افراد کوچک نیز می‌توانند به مقام بلند برسند.)
مفهوم مقابل	انسان کوچک به بزرگی نمی‌رسد. (نمی‌تواند تغییر کند.)
۱	همی دانم که گر فربه شود سگ / نه خامم خورد شاید زو نه بریان
۲	هرگز به مال و جاه نگردد بزرگ نام / بدگوهری که خبث طبیعتش در رگ است
۳	نگوید کس که ناکس جز به چاه است / اگر چه بر شود ناکس به کیوان
۴	پاره‌ی خون بود اول که شود نافه‌ی مشک / قطره‌ی آب بود اول لؤلؤی خوشاب

۱۴۳) بشوی اوراق اگر هم درس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد (زبان ۹۱)	
۱	قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز / ورای حدّ تقریر است شرح آرزومندی
۲	مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت / ورای مدرسه و قال و قیل مسأله بود
۳	حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است / به ناله‌ی دف و نی در خروش و ولوله بود
مفهوم	تقابل عقل و عشق (علم عشق در کتاب موهوم نیست.)

۱۴۴) مسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند، بی‌سر و صدا به گوشه‌ای فریاد و دیگر مرد میدان نبود (تهری ۹۰)	
۱	حسد آن‌جا که آتش افروزد / خرمن عقل و عافیت سوزد
۲	حسد مرد را دل به درد آورد / میان دو آزاده گرد آورد
۳	حسد برد بدگوی در کار من / بتر شد بر شاه بازار من
مفهوم	مسد موجب ویرانی می‌گردد.

۱۴۵) مسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لصب کشیدند، بی سر و صدا به گوشه‌های فرید و دیگر مرد

میدان نبود (ریاضی ۸۵)

۱	بیاموزمت کیمیای سعادت / ز هم صحبت بد جدایی
۲	ز ناچنس بگریز اگر آفتاب است / تو را سایه خود بس، اگر یار خواهی
۳	مصاحب نباید مگر بهر راحت / چو زو رنج بینی نیاید به کاری
مفهوم	پرهیز از هم‌نشین بد

۱۴۶) بیاموزمت کیمیای سعادت / ز هم‌صمیمت بد جدایی (هز ۸۸ و هز ۹۳)

۱	آفتاب ارچه روشن است او را / پاره‌ای ابر ناپدید کند
۲	منشین با بدان که صحبت بد / گرچه پاکی تو را پلید کند
۳	از بدان جز بدی نیاموزی / نکند گرگ پوستین‌دوزی
۴	در گذر از کوره‌ی آهنگران / کآتش و دودی رسد از هر کران
۵	نخست موعظه‌ی پیر می‌فروش این است / که از مصاحب ناچنس احتراز کنید
۶	بر نشوی تو به جهان برین / تات همی دیو بود هم‌نشین
۷	طلب صحبت خسان نکنی / تکیه بر عهد ناکسان نکنی
۸	هر که با دیو هم‌نشین گردد / جامه‌ی خویش را سیاه کند
۹	گر تو نیکی بدان کنند بدت / کم کند صحبت بدان خردت
مفهوم	پرهیز از هم‌نشین بد

۱۴۷) شکر نعمت نعمت افزون کند / کفر نعمت، از کفت بیرون کند (ریاضی ۸۶)

۱	در نعمت خدای بگشاید / شکر کن تا خدا بیفزاید
۲	نعمت آن راست زیاده که همه شکر بود / تو نه ای از در نعمت که همه کفرانی
۳	حق نعمت شناختن در کار / نعمت افزون دهد به نعمت خوار
مفهوم	شکر و سپاس بنده از خداوند برای نعمت‌هایی که در اختیار دارد موجب افزونی نعمت و کفر موجب نابودی نعمت می‌گردد.

۱۴۸) رو مسفرگی پیشه کن و مطربی آموز / تا داد نمود از کهر و مهتر بستانی (تجربی ۹۲)

۱	مردانه دوختیم و کس از ما نمی‌خرد / رو رو زنانه دوز که مردانه می‌خرند
مفهوم	با چیزی فلاف معمول بتوان به مقصود رسید.

۱۴۹) با صدایی که به قول معروف از ته پاه بیرون می‌آمد با زهرندگی گفت: من گوش استماع ندارم لمن تقول. (تجربی ۹۲)

۱	حال چوگان چون نمی‌دانی که چیست / ای نصیحت گو به ترک گوی، گوی
مفهوم	هنگامی که کسی به سفن و پند تو توجه نمی‌کند، دیگر سفن مگوی.

۵۰) اشتر به شعر عرب در مالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری (هز ۹۲)

۱	خاک را زنده کند تربیت باد بهار / سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم
مفهوم	تأثیرپذیری

۵۱) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (هنر ۹۳)	
۱	چو یاقوت باید سخن بی زیان / سبک سنگ لیکن بهایش گران
مفهوم	سفن کم اما ارزشمند

۵۲) کیوتری که دگر آشیان نلخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام (ریاضی ۹۳)	
۱	نیک بنگر که کجا می بردت گیتی / چو همی تازی بر مرکب رهوارش
۲	آن که تن پوش بهارش از خز و سنجاب بود / گو زمستان باش تنها یک کفن پوشید و رفت
۳	اهل دنیا چون مسافر خفت و خوابی دید و رفت / در مسافر خانه‌ی دنیا شبی خوابید و رفت
مفهوم	تأثیر قضا و سرنوشت و ناتوانی در گرفتن از آن

درس هفدهم: پیاموریم

۵۳) از فلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم (ریاضی ۸۸ و هنر ۹۱ و زبان ۹۰ و تهری و زبان ۹۲ و هنر ۹۳)	
۱	هر چه خلاف آمد عادت بود / قافله سالار سعادت بود
۲	ترک آسایش اگر لذت ندارد پس چرا / گل به آن نازک تنی از خار بستر می کند
۳	نرگس او با دل بیمار من الفت گرفت / عاقبت درد محبت عین درمان شد مرا
۴	نشسته خیل غمش در دل شکسته‌ی من / درست شد همه کاری از این شکست مرا
۵	گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد / گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
۶	زلف آشفته‌ی او موجب جمعیت ماست / چون چنین است پس آشفته‌ترین باید کرد
۷	عوض شکوه کنم چو یوسف اظهار / من به دولت اگر ز سیلی اخوان برسم
۸	به هر دردیت درمان هم ز درد است / به درد تازه درمان تازه گردان
۹	از خرابی می شود دل صاحب گنج هنر / نیست معماری به از ویرانی این بنیاد را
۱۰	بس عداوت‌ها که آن یاری بود / بس خرابی‌ها که معماری بود
۱۱	ای بسا شیرکان تو را آهوست / وی بسا درد کان تو را داروست
۱۲	رنج بیماری تو گنج زر آورد ثمر / ای بسا درد که باشد به حقیقت درمان
مفهوم	آنچه که باید موجب ناپه‌سامانی و پریشانی شود، مایه‌ی به سامان رسیدن و آسودگی می‌شود.

درس نوزدهم: مدیث جوانی / در کوچه‌سار شب / آورده‌اند که ...

۵۴) از جام عافیت می نابی نلخورده‌ام / وز شایغ آرزو گل عیشی نلپیده‌ام (فارغ از کشور ۹۰)	
۱	نچیده گل ز طرب خرج روزگار شدم / چو غنچه‌ای که به فصل خزان گشاده شود
مفهوم	مرمان و ناامیدی

۵۵) نه سایه داره و نه بر بیفکنده و سزاست / اگر نه بر درخت کر گسی تیر نمی زند (تبریزی ۸۷ و زبان ۸۷)	
۱	مگوی بی گنهم سوخت شعله‌ی تقدیر / همین گناه تو را بس که نیستی برور
۲	آن شاخ که سر بر کشد و میوه نیارد / فرجام به جز سوختنش نیست سزاوار
۳	بسوزند چوب درختان بی بر / سزا خود همین است مر بی بری را
۴	گفتش تیر آهسته که جرم تو همین است / کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار
مفهوم	نتیجه‌ی بی‌ماصلی ناپودی است.

۵۶) ای سرو پای بسته به آزادی مناز / آزاده من که از همه عالم بریده‌ام (زبان ۸۶)	
۱	دل آزاد من و گرد تعلق هیهات / بارها سیل تهی دست از این خانه گذشت
مفهوم	آزادی

۵۷) سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید (فارع از کشور ۸۷ و زبان ۸۶)	
۱	ای سلیم آب ز سر چشمه بند / که چو پُر شد نتوان بستن جوی
۲	بکش آتش خرد پیش از گزند / که گیتی بسوزد چو گردد بلند
۳	کنون کوش کآب از کمر درگذشت / نه وقتی که سیلاب از سر گذشت
۴	آب از پی مرگ تشنه جستن / هم کار آید ولی به شستن
۵	کنون باید این مرغ را پای بست / نه آن دم که سر رشته بردت ز دست
۶	امروز بکش چو می توان کشت / کاتش چو بلند شد جهان سوخت
مفهوم	علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

درس بیستم: سفرنامه‌ی ابن بطوطه

۵۸) ما اکثر الصبر و اقلّ الا اعتبار (هنر ۹۰)	
۱	هر گل نو ز گلرخی یاد همی کند ولی / گوش سخن شنو کجا دیده‌ی اعتبار کو
۲	این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
۳	چندین هزار منظر زیبا بیافرید / تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد
مفهوم	عبرت‌ها چه بسیارند و عبرت‌پذیرها اندک. / به عدم عبرت‌پذیری اشاره شده است.

۵۹) کجا هستند پادشاهانی که به هنگام نوشیدن ساغر مرگ، در این کاغها فرمانروایی می‌کردند؟ چه بناهایی که صیغ برپا بود و عصر ویران گشت. (ریاضی-۹۰)	
۱	خون دل شیرین است آن می که دهد رزین / ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
۲	چندین تن جباران کاین خاک فروخورده است / این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد ز ایشان
۳	گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک / ز ایشان شکم خاک است آپستن جاویدان
مفهوم	ناپایداری مقام و ثروت دنیا

درس بیست و دوم: آورده‌اند که ...

۶۰) نکه کنید که قاضی و طامعی به مردم چه رساند. اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی و طمع از ملوای او برداشتی، وی را سگ همچون فویشتنی ناپیستی بود (زبان ۸۹ و هنر ۸۵ و هنر ۹۳)

۱	به هر چه می‌رسد از رزق سازگاری کن / که هر که ساخت به سدّ رمق سکندر گشت
۲	حرص بینداز و آبروی نگه‌دار / سرّ قناعت به روی خویش فرو هل
۳	هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد
۴	من و گنج آزادگی بعد از این / زهی پادشاهی و زهی سلطنت
۵	قناعت کن ای نفس بر اندکی / که سلطان و درویش بینی یکی
۶	قناعت سر افرازد ای مرد هوش / سر پرطمع بر نیاید ز دوش
۷	مرو در پی هر چه دل خواهدت / که تمکین تن نور جان کاهدت
مفهوم	نکوهش آزمندی و طمع‌کاری و تأکید به قناعت‌پیشگی

۶۱) گفت: اگر فواهی که پارهای ملوای به تو دهم تو سگ من باش و او گفتی: من سگ توام. پس منعم گفت: پس بانگ کن. آن بیماریه بانگ سگ بگری؛ وی پارهای ملوای بدو دادی (تجربی ۹۳)

مفهوم	عدم قناعت و احساس بی‌نیازی
تقابل مفهوم	قناعت‌ورزی
۱	ای قناعت توانگرم گردان / که وراى تو هیچ نعمت نیست
۲	به نان خشک قناعت کنیم و جامه‌ی دلّ / که بار محنت خود به که بار منت خلق
۳	نیست مور قانع ما در پی تن‌پروری / منت پای ملخ بهر سلیمان می کشم

درس بیست و سوم: پیاموزیم

۶۲) عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌گشدد اول چراغ خانه را (ریاضی ۸۶ و انسانی ۸۶)

۱	صائب حضور اگر طلبی ترک عقل کن / کاین در به روی مردم فرزانه بسته‌اند
۲	عشق آمد و عقل از پی بیچارگیش رفت / وین نیست یقین تو که در عین شکستی
۳	در تفکر، عقل مسکین پایمال عشق شد / با پریشانی دل شوریده چشم خواب داشت
۴	ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی / در دولت خاقان نتوان کرد خلافت
مفهوم	تقابل عقل و عشق

۶۳) در سفن مخفی شدم مانند بو در برگ گل / هر که فواهد دیدم گو در سفن بیند مرا (فارغ از کشور ۸۶)

۱	اگر شیرین و پرمغز است بارت / تو را خوب است چون گفتار، کردار
مفهوم	سفن ارزشمند نشانه‌ی درون ارزشمند است.

۶۴) پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم / شمعم که جان‌گدازم و دودی نیابرم (فارغ از کشور ۸۷)

مفهوم	عشق محیقی
-------	-----------

(۶۵) دود اگر بالا نشیند کسر نشان شعله نیست / جای چشم ابرو نگیرد گر چه او بالاتر است (تمرینی ۸۶ و هنر و زبان ۹۲)	
۱	من از رویدن خار سر دیوار دانستم / که ناکس کس نمی‌گردد بدین بالانشینی‌ها
۲	در صدف گوهر ز سنگینی گره گردیده است / کف به روی دست دریا از سبک‌باری بود
۳	نه هر که صدرنشین شد عزیز شد که غبار / اگر به دیده رسد توتیا نخواهد شد
مفهوم	اصالت و هویتی موجب ارزش‌بخشی است نه جایگاه فروتر یا برتر.

(۶۶) برو طواف دل کن که کعبه می‌مغی است / که آن خلیل بنا کرد و این خدا مُود سافت (ریاضی ۹۲)	
۱	روی من در توست آمد شد به سوی دیگران / من درون کعبه‌ام هر سو که روآرم رواست
۲	صدق در طوف چو باشد حرم و دیر یکی است / کعبه دور است خرابات به دل نزدیک است
مفهوم	روی آوردن و توجه به خداوند

(۶۷) بی‌کمالی‌های انسان از سفتن پیدا شود / پسته‌ی بی مغز چون لب واکند رسوا شود (ریاضی ۹۲)	
۱	کسی کز او هنر و عیب بازخواهی جست / بهانه ساز و به گفتارش اندر آر نخست
۲	خاموشی نیست خالی از نمکی / لیک وقت جواب بی‌نمک است
۳	جز به راه سخن چه دانم من / که حقیری تو یا بزرگ و خطیر
مفهوم	سفتن گفتن (ارزش و هویتی شفاف را مشخص می‌کند.

درس بیست و چهارم: مناجات

(۶۸) الهی، شیرین‌ترین عطاها در دل من (جای تو) خداوند است (تمرینی ۸۷)	
۱	چه غم که طاعت ما کم، گناه ما بیش است / که نیست در نظر او کم و زیادت ما
مفهوم	امید به بخشش خداوندی

(۶۹) الهی، به مرمت آن نام که تو فوانی و به مرمت آن صفت که تو پنهانی دریاب که تو می‌توانی (انسانی ۸۸)	
۱	ای کارساز خلق به فریاد من برس / زان پیش‌تر که کار من از کار بگذرد
مفهوم	دستگیری از بندگان

(۷۰) الهی، من غریبم و ذکر تو غریب. (هنر ۸۹)	
۱	گفتمش مگذر زمانی، گفت معذورم بدار / خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب
۲	غریب آمدم در سواد حبش / دل از دهر فارغ سر از عیش خوش
۳	چندان که گفتم غم با طیبیان / درمان نکردند مسکین غریبان
مفهوم	غریب: بی‌کس و تنها